



۱۰

## عدالت برای همه ....

فیلم «فقط عدالت» به نقد سیستم قضایی نژادپرستانه آمریکا می‌پردازد

## ادامه حیات هنر در جهان صفرویک

۱۲

## چند بلای سوژه شده قبلی

۱۱



# فرهنگ

پنجشنبه ۴ اردیبهشت ۱۳۹۹ :: شماره ۵۶۴۲



صحنه

### جشنواره تئاتر مقاومت

#### فراخوان داد

فراخوان هفدهمین جشنواره سراسری تئاتر مقاومت از سوی انجمن تئاتر انقلاب و دفاع مقدس منتشر شد. به گزارش روابط عمومی انجمن تئاتر انقلاب و دفاع مقدس، فراخوان این جشنواره با تشریح موضوعات، اولویت ها و موارد مورد نیاز بخش های گوناگون جشنواره هفدهم منتشر و در اختیار علاقمندان و اصحاب رسانه قرار گرفت. هفدهمین این دوره جشنواره تئاتر مقاومت به همت انجمن تئاتر انقلاب و دفاع مقدس بنیاد فرهنگی روایت فتح و یادگیری حمید نیلی، نیمه نخست آذر ماه امسال در تهران برگزار خواهد شد. انقلاب اسلامی و چهل سال مقاومت سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و نظامی، شخصیت های برجسته و مبارز تاریخ معاصر ایران و جهان و اقوام مختلف ایرانی و مبارزه آن ها با استکبار، استعمار و استبداد، توجه به زندگی، مبارزات و سیره اخلاقی سرداران شهید و به ویژه سردار سپهبد شهید حاج قاسم سلیمانی، نهضت مردمی و قیام مردم ایران به رهبری امام خمینی (ره) و پیروزی انقلاب اسلامی و... از اولویت های موضوعی هفدهمین جشنواره تئاتر مقاومت هستند.

## کرونا، چه سوژه هایی دست هالیوود و سینمای جهان داده است؟

# خوراک ویروسی سینما



شیوع فیلم سینمایی ای است که قبل از شیوع کرونا ساخته شد و این روزها مورد توجه است. در روز یکشنبه ۲۴ اسفند ماه این فیلم را در بیمارستان تهران به نمایش گذاشتند.

### ثبت نام آسیب دیده های

#### سینما از کرونا

پنجمین جلسه «کارگروه بررسی آسیب های کرونا در سینما» با حضور حسین انتظامی، رئیس سازمان سینمایی برگزار شد. به گزارش مهر و به نقل از روابط عمومی سازمان سینمایی، جلسه «کارگروه بررسی آسیب های کرونا در سینما» روز گذشته با حضور حسین انتظامی، رئیس سازمان سینمایی برگزار شد و گزارشی از روند ثبت اطلاعات فعالان سینما که در اثر کرونا دچار آسیب شده اند در سامانه hemayat.samfaa.ir ارائه شد. تاکنون بیش از ۲۱۰۰ نفر در این سامانه ثبت نام کرده اند و تا ساعت ۲۴ امروز هم امکان ثبت اطلاعات فعالان سینما فراهم است. در ادامه جلسه، بازگشایی سینماها بررسی شد و ضمن مرور تجربیات ده کشور در این حوزه مقرر شد در جلسه آینده کارگروه در روز شنبه ششم فروردین با حضور رئیس انجمن سینماداران پیشنهادی برای ارائه به ستاد ملی کرونا آماده شود. بیش از ۶۰ روز از تعطیلی سالن های سینما به دنبال شیوع بیماری کرونا می گذرد.

### ۷ سال از درگذشت امیرحسین فردی می گذرد

مردی که داستان انقلاب بسیار به او مدیون است

## جای خالی امیرخان

چند سال از نبودش می گذرد، ۵ اردیبهشت ۱۳۹۲ بود که برای همیشه رفت تا جایش برای همیشه در کیهان بچه ها و دفتر ادبیات حوزه هنری خالی بماند.

امیرحسین فردی یا همان امیرخان محبوب شاگردانش آنقدر خاطره خوب گذاشته که هنوز هم از او بگویند و باز حرف های زیادی باقی مانده باشد. به یاد او در آستانه هفتمین سال درگذشتش سراغ آنها که حرف و خاطره ای از او دارند تا برایمان بگویند فردی در سال های فعالیت خود در عرصه داستان پس از پیروزی انقلاب اسلامی چگونه کارنامه ای داشته است.



### وقتی چخوف را تعطیل کرد



حمید محمدی محمدی روزنامه نگار

امیرخان فردی سال ۹۲ فوت کرد. هفت سال از این اتفاق می گذرد و هنوز هم وقتی بخواهم از او حرف بزنم، می رسم به مهم ترین ویژگی اخلاقی اش که بارها مرا تحت تاثیر قرار داده بود: مهربانی. این ویژگی هر چند برای این که یک شخص بتواند نویسنده خوب کودکان باشد، لازم است اما بارها در رفتار و سکنات او خارج از فضای داستان نوشتن برای بچه ها هم دیده بودم. اواخر بهار بود که در دفترش نشسته بودیم و درباره نویسنده مورد علاقه اش چخوف حرف می زدیم. امیرخان، نویسندگان روس را بسیار دوست داشت و آن طور که خودش می گفت حتما سالی یک بار داستان های چخوف را می خواند. آن روز هم درباره همین نویسنده حرف می زدیم و چند پشه بزرگ هم وارد اتاق ایشان شده بودند. من از این پشه ها می ترسیدم و یکی شان را کشتیم، شاید باورتان نشود که بحث تمام شد... دیگر از چخوف نگفت و نشنید، به من گفت اگر دفعه بعد خواستی پشه ای را بکشی بیرون از دفتر من این کار را انجام بده. دوست ندارم در اتاق من آزار ببیند. مهربانی ایشان را بارها دیده بودم؛ اما یک بار دیگر هم کنار دریاچه ارومیه این خصلتش مرا عجب تحت تاثیر قرار داد. با جمعی از نویسندگان هارفته بودیم کنار دریاچه خشک شده و همه مشغول عکاسی و شادی بودند. اما آقای فردی با چشم هایی پر از اشک زل زده بود به دریاچه. وقتی دلیل حالش را پرسیدم چیزی نگفت. با هم راه افتادیم و رقتیم جایی که قبلا ساحل دریاچه بود و میز و صندلی چیده بودند. خواستیم بنشینیم که به من گفت نه بنشین این طرف. پرسیدم چرا؟ گفت دل ندارم دریاچه را خشک ببینم. رأفت قلب و مهربانی فردی برای دریاچه هم همان قدر بود که برای آدم ها. آن روز با خودم فکر می کردم اگر آنقدر که او حساس است رئیس سازمان حفاظت محیط زیست حساس بود، دریاچه هرگز خشک نمی شد. این را هم باید اضافه کنم فردی معلم بی نظیری بود. شاگردان بسیاری پرورش داد و هر چند تحصیلات دانشگاهی نداشت، اما نویسندگان بسیاری را تربیت کرد و صداهای تازه ای را در عرصه ادبیات داستانی در سال های پس از پیروزی انقلاب کشف و معرفی کرد.

### به خاطر همه ما بمان



کیوان امجدیان روزنامه نگار

در طول تمام این سال ها خیلی ها را از دست داده ام. همیشه هم گریزی نبوده از باور کردن و کنار آمدن با مرگ. تنها یک نفر بود که پنج شش سالی از رفتنش می گذرد و هیچ گاه نه خواسته ام و نه نتوانسته ام مرگش را بپذیرم و حتی سالش را

یادم بماند. اصلا همین حال که از او مرگ برایش استفاده کردم از خودم بدم آمد. انگار بی حرمتی کرده ام به او. نباید می گفتم. او هیچ قربانی با مرگ ندارد. یعنی اصلا نام امیرحسین فردی را هیچ رقم نمی شود کنار مرگ گذاشت و مرحوم چسباند اول اسمش. امیرخان راحتی نمی توانیم توی بیمارستان هم تصور کنیم و وقتی با حمید محمدی توی بیمارستان کسری دیدیمش، همان جا جلوی در بیمارستان نشستیم به گریه کردن... دیدن امیرخان توی لباس بیمارستان سخت و تلخ بود. حالا بطور با خودم

کنار بیایم که وجود عزیزش را گذاشته اند توی کفن... دارم چه می نویسم... اصلا همیشه از این سالگرد... از این روز نحس متنفرم. ذهن ناخودآگاه مجبور می شود برود سراغ کفن و سنگ قبر و... آن هم برای کی؟ امیرحسین فردی... مردی که حتی اسم و فامیلش بوی زندگی می دهد. بوی عشق ورزیدن... بوی مهربانی... بوی تکیه دادن... هیچ وقت رفتن امیرخان را باور نکردم؛ حتی بعد از این که دیدم مثل پتیمه هایی شده ام که بی پناه می شوند... از آن شب نحس که زنگ زدم به آقا محسن مومنی و بغضش ترکید که بله صحت دارد، دیگر یا نگذاشته ام توی کیهان بچه ها... توی کیهان بچه هایی که می دانستیم امیرخان بچه روزی یک ساعتی که می نویسند منتظرمان است... امیرخان داستان غول قاجار خوب بود؟

می خندید و چه عشقی می کردم وقتی می خندید. \_ عالی بود. تو از کجا تپله بازی را چسباندی به مظفرالدین شاه آخه...

امیرخان هنوز هر روز صبح بلند می شود. می آید پارک شهر. نرمش می کند و راس ساعت ۸ تکی تو دفتر کیهان بچه ها است... هنوز بیشتر از جوان ها کار می کند. با

عشق... نه حاضر است پارتی بازی کند، نه رانت بگیرد و نه حتی برای پسرش یک وام خارج از نوبت ردیف کند... کاری به بقیه ندارم کیوان. هر کسی را توی قبر خودش می گذارند. اما من دوست ندارم این کارها را... امیرخان یکی بود مثل تختی... خیلی ها از او مدال و افتخارات بیشتری داشتند. خیلی ها از او بهتر کشتی می گرفتند. خیلی ها از او حتی خوش تیپ تر بودند... اما تختی یکی بود. یکی که دوست و دشمن دوستش داشتند... چقدر دلم می خواهد یک بار بنشینم و درباره امیرخان مفصل بنویسم... آنقدر که بعدش نفس راحتی بکشم و بروم بهشت زهرا... کتاب را بگذارم روی سنگ مزارش و بگویم: امیرخان شرمندم امی دانم که دوست نداشتی درباره ات بگویند و بنویسند اما نشد... حالا هم آمدم... و آماده هر تنبیهی که بگویم... هر تنبیهی که از غسل شیرین تراست... فقط باش... فقط باش و اصلا همه مان را تنبیه کن... هر چند آنقدر مهربانی که گمان نکنم در طول همه این سال ها حتی یک نفر را تنبیه کرده باشی... فقط مخملیاف بود که یک نامه تپه به او نوشتی و همین... کاش بمانی امیرخان...

### معلمی که رفیق بود



ساسان ناطق نویسنده

گفتن از امیرحسین فردی سخت است، چون آدم می ماند چه بگویند... آنقدر خاطره و آنقدر خوبی که وقتی قرار باشد تعریفشان کنی، می مانی بین کلی خاطره که کدام را انتخاب کنی و چه بگوینی. من و استاد فردی هم شهری بودیم؛ هر دو اردبیلی. من کارمند حوزه هنری اردبیل بودم و هر وقت برای کاری می آمدم تهران صدایم می زد و به بهانه احوالپرسی می رفت سراغ این سوال که کار تازه ای می نویسی یا نه. نه فقط از من که از دیگر نویسندگان جوان هم پیگیر بود و می پرسید. مشوق همه بود و به خصوص آنها که داستان هایی با موضوع انقلاب می نوشتند. خلاصه که نهایت مهربانی و همراهی های دوستانه فردی و من خیلی از دیگر نویسندگان جوان را آنقدر تشویق کرد که دلمان بخواهد بنویسیم و ادامه دهیم تا به نتیجه برسیم. نوشتن کار سختی است و به همین دلیل هم می توانم بگویم همراهی های فردی غنیمتی بوده برایم، فرصتی که بتوانم با انرژی بیشتر ادامه دهم و به نتیجه برسم. نکته جالب تر این بود که هرگز در مواجهه با فردی حس نمی کردی با یکی روبه رویی که سال ها از تو بزرگ تر است. او با همه طوری رفتار می کرد که انگار هم سن و سال و رفیقش هستند و ارتباطش را با همه در همین فضای رفاقتی حفظ می کرد. اینها همه از فردی، انسانی دوست داشتنی ساخته بود که معلمی و رفاقت و انسانیت را به آدم یاد می داد.

### دوشنبه های مسجد



محمد ناصری نویسنده

...دوشنبه شب ها کلاس داشتیم. کلاس قصه نویسی! اما چه کلاسی؟ چه درسی؟ چه کتابی؟ کلاس مان روی پشت بام مسجد بود. اتاقی روی پشت بام مسجد بود که داخلش پر از کتاب بود. پر از کتاب رمان و قصه. پر از کتاب هایی که یکی از آنها را توی کتابخانه رسمی مسجد نمی توانستی پیدا کنی. از ایرانی ها تقریباً همه کتاب های هدایت، دولت آبادی، جلال، گلشیری و همه و همه. از ترجمه ها بیشتر آثار تولستوی، چخوف، داستایوسکی، همینگوی، عزیز نسین، رومن رولان و... که آن اتاق را به کتابخانه تخصصی ادبیات داستانی تبدیل کرده بود. معمولاً حبیب غنی پور و ناصر نادری زودتر از همه می رفتند برای رتق و فتق امور اولیه. روشن کردن سماور و دم کردن چای و مرتب کردن ددها کتابی که از جلسه قبل اینجا و آنجا ولو بود. پاییز و زمستان کلاس توی همان اتاق بود. بهار و تابستان، چند تاپتو روی پشت بام می انداختند و بسم... بچه ها یکی یکی می آمدند. کتاب و غلامی و حسینی و خرامان و جعفریان و غفارزاده و متولی و... بعد ها زاهدی و دهقان و باباخانی و یوسفزاده و قربانی و... بالاخره امیرخان از راه می رسید. پر از انرژی. پر از شور و نشاط. پر از امید. تا امیرخان می گفت کی قصه داره؟ ده نفر حاضر و آماده بودند برای خواندن تازه ترین کار خود. آن وقت نادری باید نوبت می داد و باز هم چانه زدن کتاب برای این که باید حتماً از چند تا کار جدیدش یکی بخواند! بالاخره کلاس؟ شروع می شد. سه ساعت، چهار ساعت، پنج ساعت و بعضی وقت ها تا نیمه شب. تا وقتی که امیرخان با همان لیخنه همیشگی از بچه ها خواهش می کرد بقیه قصه ها را هفته بعد بخوانیم... ما از سال ۵۸ بدون وقفه دوشنبه شب ها کلاس داشتیم. فقط در سال دوبار این کلاس ها تعطیل می شد: دهه اول محرم و ماه رمضان. امیرخان می گفت: در این روزها و شب ها باید بیشتر به خودمان برسیم... و حالا ماه رمضان از راه رسیده. باید بیشتر به خودمان برسیم. ما دیگر سال ها است دوشنبه شب ها کلاس نداریم. اما بچه ها حتماً در یکی از دوشنبه های اسفند ماه، نزدیک به سالروز شهادت حبیب غنی پور، جشنواره کتاب سال حبیب را برگزار می کنند. جشنواره ای که بنیانگذارش امیرخان بود و به قول مادر حبیب: این جشنواره دیگر متعلق به دو نفر است. حبیب و آقای فردی که حق استادی بر گردن حبیب دارد.